



تاریخ

بیداری ایرانیان

مقدمه

صفحة خالی

تاریخ بیداری ایرانیان

مشتمل بر ده کتاب

قیمت اشتراک سالانه
 طهران بازنه و ن
 خارج طهران دو نومان

هفته یک بار خوددورق
 که شانزده صفحه است
 طبع و نشر میشود

(اختیار)

مجموعه بروج مسطح ایران

و جد اشتراک در صورت
 بموجب بعض چاپ مطالنه میشود
 در جزو سوم پنج قران
 در جزو بیستم پنج قران
 در جزو هجلم پنج قران
 در خارج طهران پیشگی
 گرفته میشود

قیمت تالیف
 طهران پنج ن
 خارج طهران هفت ن
 هزینه چاپ و نشر و کتب
 از نور و نشر و نماند شد
 که تا بجهت پیش میسر است
 سالها که چند ماهی تا بجهت
 طاعت است

فجایزه با حدکدام میشود
 محل توزیع گنیز و زبرد فخر خانه
(فاطمه الاسلامی)

چون بنده نگارنده بزمامت بسیار و صد مات بشمارده جلد تاریخ بیداری ایرانیان که عمومی و جامع میشود
 نوشته و در این کتاب اول از او در زمره اکو کب در می و حج و نشر و آدم عازم بودم که بقیه از برای این عهد
 از خود گذارم که مانده از نشر مطالنه پیدا نباشد لکن دیدم که در انگلیسی کتابی بمنون شود مشیر ایران نشر داده است
 و در زمره الممالیم قدیمی از این اقتباس کرده و در پارچه از نشر جبات ان سه و شش ماه دیده شد که شاید
 یکسانی بان ساط صحت اعتبار کرده اند منضم کرده که در نوشتجات خود را طبع و با واسطه منضم بود آن است
 طبع را یک مرتبه بدستم علیه بطریق بعضی جزوات را طبع و منتشر میدارم متدعی از نشر مطالنه چنانم اگر کسی میشود
 کرده اند که این سنده نگارنده نبودن میاشد از صورت پسند که در این تاریخ عمومی انبانی وطن نام یک خواهد بود (فاطمه الاسلامی)

کتاب اول از

تاریخ بیدری

ابو انبیا از قالینک

فاطمه امیرالمؤمنین

بسم الله الرحمن الرحيم

درآمد قدس علیه السلام که در این کتاب
 از زبان اوست که این کتاب را
 در این حال و این وقت از این
 در این حال و این وقت از این
 در این حال و این وقت از این
 در این حال و این وقت از این
 در این حال و این وقت از این
 در این حال و این وقت از این
 در این حال و این وقت از این

منه ضعف فانی بر علی محمد الشریف الکرمانی مدعو و مناظره الاسلام چینین مینگارد. کاهی
 که اندرس و ندیس و تالیف و تصنیف علوم متداوله معسوله زمان در مانم خسته و خاطره
 ملا اچ حاصل میشد قدری مشغول مطالعه کتب تواریخ و وقایع گذشته میشدم تا ایندا
 از گذشته قیاس کم و از حوادث ما ضعیف میگردیم بر از مطالعه کتب تواریخ ایران اینچه
 مقصود بود دنیا فتنه زبرا که بعضی از انکتب پر بود از شرح حالات سلاطین و بعبارة مستلحان
 که گویا هر ناپادشاهی متداحی مخصوص داشته که عبوب او را منور کرده و هر مدح و فعل
 حسنه که در ظاهر امکان داشته از بجا میگردم و محتاوت حاتم و عدل نوشهروان و حلیم
 احنف و حکم افلاطون و فصاحت قس و زهد سلمان در باره او نکاشته و با و منسوب
 داشته و شاید از ناپادشاه از چین در مقام یک کشیکچی باشد نمرفه نماید از غرر عدو در این
 کیم پنهان میشد و از اسانک بد رجه بوده که کفش نهند و سله بند چهار بوده و از علم
 و حلم اسلام کشته زار دشنام رفش رنده و اخلعت مجید و سواد فارسی نداشته
 برای تکلم محاوره و در آن سطل و جو مان فرمودیم چیزی نمیکفت و زهدش باندازه بوده که آنک

(اصطلاح)

بدلیل خبر ذیل کسی را که در راه مشروطیت کشته باشند شهید می دانیم و درباره او شهید می نویسیم .

فی البحار عن ابی جعفر علیه السلام دکانی یقوم قد خر جوا بالشرق یطلبون الحق فلا یعطونه ثم یطلبونه فلا یعطونه فاذا راوا ذلك وضعوا سیوفهم علی عواتقهم فیعطون ماسئلوا فلا یقبلونه حتی یقوموا ولا یدفعونها الا الی صاحبکم قتلاهم شهداء اما انی لو ادرکت ذلك لابقیت نفسی لصاحب هذا الامر .

در جلد سیزدهم بحار مطبوعه امین الضرب صفحه ۱۶۵ خبر فوق را نقل می کند خلاصه مضمون آن به فارسی این است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرموده گویا می بینم طایفه ای را که خروج کرده اند در مشرق زمین (مراد ایران است به قرینه قتلاهم شهداء) که طلب می کنند حق را پس به آنها نمی دهند حق را. باز در مقام مطالبه حق بر آیند و طلب کنند آن حق را. باز به آنها می دهند حق را. پس هر گاه چنین ببینند می گذارند اسلحه خود را بر دوشهای خود. پس آنچه را که خواستند به آنها می دهند لکن آنها قبول نمی کنند آنرا، تا اینکه خودشان قائم بحق شوند یا آنکه آنان را از مکان خود دور کنند و دیگر از دست نخواهند داد آنرا مگر به صاحبان. کشته های آن جماعت و مقتولین در آن راه شهیدان باشند. آگاه باش اگر من در آن زمان می بودم خود را نگاه می داشتم برای صاحب الامر علیه السلام.

..صداق این خبر مشروطه خواهان می باشند که دو سال گذشته دو دفعه در مقام مطالبه حق بر آمدند، در دفعه سوم که به آنها داده شد قبول نکردند تا آنکه خودشان قائم به حق خود شدند و یا آنکه ظالمین از جای خود قیام نمودند و رفتند .

صفحة خالی

بندۀ ضعیف فانی ابن علی محمد الشریف الکرمانی. مدعو به ناظم الاسلام چنین می نگارد.
 گاهی که از درس و تدریس و تألیف و تصنیف علوم متداوله معموله زمان دماغم خسته ، و خاطر م
 را ملالی حاصل می شد ، قدری مشغول مطالعه کتب تواریخ و وقایع گذشته می شدم تا آینده
 را از گذشته قیاس کنم ، و از حوادث ماضیه عبرت گیرم . پس از مطالعه کتب تاریخ ایرانی ؛
 آنچه مقصود بود نیافته ، زیرا که بعضی از آن کتب پر بود از شرح حالات سلاطین به عبارات
 متملقانه که گویا هر پادشاهی مداحی مخصوص داشته که عیوب او را مستور کرده ، و هر مدح
 و فعل حسنی که در عالم گمان داشته از شجاعت رستم و سخاوت حاتم ، و عدل نوشیروان ، و
 حلم احنف ، و حکمت افلاطون ، و فصاحت قس ، و زهد سامان ، درباره او نگاشته ، و به
 او منسوب داشته . شاید آن پادشاه از جبین در حمام بی کشیکچی باشی نمی رفته ، یا از غرش
 رعد در دامن کسی پنهان می شده ، و از امساک به درجه ای بوده که کفش نه اندر نه وسه اندر
 چهارم بوده ، و از علم و حلم سلام کننده را دشنام و فحش دهنده را خلعت بخشیدی و سواد
 فارسی نداشته ، و برای تکلم محاوراتی معطل و جز ما فرمودیم چیزی نمی گفته ، و زهدش
 به اندازه ای بوده که آلت داد و سندش هیچگاه فارغ نبوده و و ...

و برخی مملو بود از تعصبات مذهبی که اشخاص جاهل برای جذب قلوب عامه جمع
 نموده ، و کم کم جزو تاریخ قراردادده اند ، که هنوز نگارنده را از جهلا بیم است که پرده
 از روی این کار بردارد . بالاخره آنچه مقصود از ضبط تاریخ گذشتگان است برای عبرت
 آیندگان از حالات سلاطین ، یا انقراض دول و سبب انقراض آنها ، یا حالات علماء و
 مردمان بزرگ که در هر وقتی خدمتی به هیئت جامعه انسانیت کرده اند ، یا خیانت مردمان
 پست فطرت که باعث خرابی مملکتی شده اند ، که از مطالعه آنها خواننده بداند نتیجه عمل
 نیت است بر جریده عالم ، و همواره زبانهایی که هنوز در زیر هزاران پرده غیب است به

مدح و قدح او گویا است، که سائق غیرت نیکوکاران شود و مانع از اقدام بدکاران، در این کتب ندیدم. و پیوسته در اندیشه بودم که برسبک مورخین اروپ کنایی در تاریخ ایران بنگارم، و نکات تاریخی را در آن مندرج دارم. مدتی درصدد تهیه اسباب این کار بودم، هنوز جمع نشده بود که دیدم بعضی از علمای ایران و تربیت شدگان این دوران پای به میدان معارف گذارده، و گوی سبقت را از من زوده، از آن جمله مرحوم میرزا آقاخان کرمانی است، که کتاب تاریخی نثری موسوم به «آینه سکندری» و دیگری نظمی موسوم به «نامه باستان» نگاشته، افسوس که به انتها نرسیده. و از مرحوم ذکاءالملک فروغی به ظهور رسید، و فرزندش ذکاءالملک دوم در آن جاده قدم گذارده، و وعده انجام و تکمیل این نقیصه را داد. از این مسابقت که می بایست سبب حزن من شود بی اندازه مسرور شدم و از تصمیم قلب بر روان گذشتگان آنها درود فرستادم، و از دیاد توفیق و سعادت حاضرین را از خدا مسئلت نموده، و باز بهمین قناعت نکرده، دست روی هم نگذارده، و آنچه خود از عجایب و غرائب دوزگار دیده، و از اخبار صحیحه آنچه شنیده و حوادث بزرگ این دوره تمدن و بیداری ایرانیان که خود مشاهده کرده، و خدمات بزرگ مردمان سترگ که کوشش در بیداری خفتگان ایران کرده اند، و زحماتی که رجال با عزم در اصلاح مفاسد این خاک پاک نموده، و جانها که در سر آزادی هموطنان خود داده اند، جمع و تدوین نموده، به طریق روزنامه برخلاف سیاق و شیوه غیر مرضیه متملقان چاپلوس بدون ملاحظه به عبارت ساده مصطلح خالی از اغراقات شاعرانه و اغلاقات منشیانه در این صحایف درج و برخی از عمرگرا نمایه در آن خرج کردم.

مگر صاحب دلی روزی به رحمت
 کند در حق درویشان دعائی
 و ابتدای دوره این تاریخ را از ابتدای دوره زندگانی خود قرار دادم. بالله التوفیق
 و به نستین.

اصفهان‌ها و گیلانی‌ها به همت همشهریان‌شان - که از بهلای درویش مسلکی و گذشت تنبلانه کرمانی‌ها در امان بودند - در انقلاب ایران روشن شده و «آگراندیسمان» هم. حال آنکه مردم کرمان به فکر و قلم و قدم در راه تحقق این نهضت تلاش کردند، تلاشی پراثر و تند و سربرباد ده؛ اما چون پس از استقرار نظام جدید کسی از ایشاق به منصبی نرسید، اهل قلم و تاریخ نویسان هم - که باری از «اپنای روزگار» اند - تن به زحمت بی‌مزد و منت ندادند.

در پایان این یادداشت از خوانندگان گرامی استدعا آنکه لغزشهای ما را در کار تصحیح این تاریخ نادیده نگیرند و تذکر دهند تا در چاپ بعد جبران کنیم، و از دوستان و معاصران ناظم الاسلام تقاضا اینکه اگر از یادداشتهای آن مرحوم و از صفحات پراکنده این تاریخ چیزی در دست دارند یاد رجائی سراغ دارند نعمت راهنمایی از ما دریغ ندارند.

علی اکبر سعیدی سیرجانی

بهار ۱۳۴۶

۱ - این نکته عجیب محل تأمل و شایسته تحقیق است که استان پهناور کرمان با مردمی که هوش و استعدادشان مورد اتفاق جامعه شناسان است در کمابینه‌های متعدد دوره مشروطه رئیس الوزرا که هیچ، حتی یک وزیر هم نداشته است. این ایالت عظیم هنوز یک استان محلی به خود ندیده است، و نود درصد کسانی که از طرف مردم کرمان عنوان نمایندگی در شورا و سنا داشته‌اند کرمانی نبوده‌اند و شهرها - سیرجان - در ۲۳ دوره قانون گذاری یک دوره هم نماینده محلی نداشته است. اگر در این نکته تردیدی داشتید به جزوه «فرماندهان کرمان» مراجعه فرمائید.

یادداشت چاپ اول

مرحوم ناظم الاسلام کرمانی چنانکه در آغاز جلد اول تاریخ بیداری ایرانیان اشارت کرده است از شب سه شنبه دوم ذی حجه ۱۳۲۲ به ثبت دیده‌ها و شنیده‌هایی پرداخته است که به انقلاب ایران و بیداری ایرانیان مربوطشان می‌پنداشته است. این کرمانی نکته بین از فیض ارادتش به سید محمد طباطبائی روحانی مشروطه خواه صاحب نفوذ، و به برکت رابطه‌اش با آزادی خواهان و روشن اندیشگان آن زمان و به سائقه شوری که در آن روزگار کرمانیان زهر استبداد چشیده به طغیان گزائیده را در سر بود، به بسیاری از محافل و مجامعی که در آن ایام به نهان یا آشکارا برای تحصیل آزادی یاد دفاع از مشروطه تشکیل می‌شد راه داشت، مذاکرات حاضران مجلس را می‌شنید و به خاطر می‌سپرد و چون خلوتی و فراغی دست می‌داد مشروح گفتگوها را به مدد حافظه یادداشت می‌کرد و اغلب هم نظر خود را نسبت به هر سخنی یا گوینده ای صاف و بی‌پرده بدان یادداشت می‌افزود، بدین نیت که تاریخ ده جلدی مفصلی از این یادداشتهای روزانه ترتیب دهد. اندکی بعد هوای نشر این یادداشتها به سرش افتاد و چون چاپ کتابی مفصل با تنگدستی اوسازگار نبود، هر هفته قسمتی از این یادداشتها را به صورت پاورقی در روزنامه کوکب دری که خود مدیر و ناشرش بود منتشر کرد. ظاهر آ مردم آن روزگار بدین پاورقی‌ها آن مایه التفات کردند که فکر چاپ و نشر جزوه‌های مستقلی به عنوان «تاریخ بیداری ایرانیان» در ذهن مؤلف پا گرفت و اندکی بعد با نشر نخستین جزوه، این فکر عملی شد.

مرحوم ناظم الاسلام این جزوه‌های هفتگی را به شیوه چاپ سنگی در ۱۶ صفحه منتشر و به قیمت پنج ریال به خواستاران عرضه کرد، و برای آن که ذهن خوانندگان این یادداشتها با وقایعی که پیش از ذی حجه ۱۳۲۲ در ایران رخ داده بود، و مایه بخش حوادث موضوع این یادداشتها بود، آشنا شود هفده جزوه نخستین را به عنوان «مقدمه تاریخ بیداری ایرانیان» منتشر

توضیح

در تجدید چاپ مقدمه و بخش اول تاریخ بیداری ایرانیان ، هر جا به ضبط غلط کلمه‌ای یا جمله ناقصی برخوردیم ، اگر محصول اشتباه حروفچین چاپخانه در چاپ دوم کتاب بود ، آن را از روی چاپ اول کتاب و نیز نسخه‌ای که به خط مؤلف در اختیار داشتیم تصحیح کردیم و صورت صحیح را در متن گذاشتیم بی آنکه در پاورقی متعرض این نکته شویم . اما از تصحیح کلمات نادرستی که در نسخه خط مؤلف و چاپ اول هم وجود داشت تن باز زدیم که رعایت امانت کرده باشیم - و گرچه در پایان چاپ کتاب از این مایه وسواس پشیمان شدیم - این اغلاط بسیار معدود است و خواننده خود درمی‌یابد و حاجتی به ذکر در حاشیه نیست ، از آن جمله است کلمه سمرام در صفحه ۶۴ سطر ۲۹ بجای سرامی یا سرام ، و دو کلمه ناد و ساد در سطر ۷ صفحه ۱۸۸ بجای ناو و ساو ، و کلمه از در همین صفحه سطر ۲۰ در مصراع « زدارو کنند از چه جانها ستوه » بجای ار ، و کلمه خورد کردن در سطر ۲۴ صفحه ۲۲۹ بجای خرد کردن ، و بیدادگری در سطر ۱۷ صفحه ۱۸۳ بجای بیداد کردن ، و آواره گیها و مرده گمان و سوموار در صفحه ۱۷۷ و آذرکشب در صفحه ۱۸۶ که ضبط درست آنها بر همه آشکار است و نیز کلمه ماسور در سطر ۸ صفحه ۲۰۰ بجای مائور . با این همه فهرستی ازین اغلاط و نیز چند کلمه‌ای که در چاپ حاضر غلط چاپ شده بود ترتیب دادیم و به آخر کتاب افزودیم .

اما در مورد لغات فرنگی ، ضبط بسیاری ازین کلمات با آنچه که امروز می‌گوئیم و می‌نویسیم بکلی متفاوت است . باید بدین نکته توجه داشت روزی که مرحوم ناظم الاسلام

بی‌آشنائی با زبانهای اروپائی ، این کلمات را از زبان این و آن می‌شنید و در شرخود بکار می‌برد؛ با امروز اوضاع و احوال از زمین تا آسمان تفاوت دارد. در آن روز گارفرنگ رفتگان و فرنگی خوانندگان معدود بودند . مردم آن دور و زمان مرض فضل فروشی خود را هنوز به سنت نا مبارک پیشین با آوردن ترکیبات و عبارات غلیظ عربی تسکین می‌دادند. تازه وبای فرنگی بازی آغاز شده بود . خط لاتین به چشم درس‌خوانندگان بیگانه بود . عده‌ای مانند مؤلف تاریخ بیداری ، از زبان جعفرخان‌های وطنی کلمات تازهای چون کنستی توسیون و پارلمان و غیره می‌شنیدند و آنها را بهمان صورتی که شنیده بودند یا نزدیک بدان به کار می‌بردند تا از پیشتاازان تجدید واپس نمانند . این که فرنگ رفتگان کلمات فرنگی را غلط تلفظ می‌کردند ، یا این مشتری‌های دست دوم به علت ناآشنائی با الفبای لاتین ، غلط ضبط می‌کردند ، یا آن روز هم چون زمان ما تلفظ های فرانسوی و انگلیسی و روسی درهم آمیخته بود . مستلزم بحث و تحقیق دیگری است که برعهده دیگران است. بنابراین اگر در مجلدات سه گانه تاریخ بیداری ایرانیان به کلماتی چون، سونل ارتیوان ، کنسی توسیون ، ژادفر برخوردید ، ما را سرزنش نکنید که چرا صورت درست این لغات را چاپ نکرده‌ایم. این را به عمد کردیم و قصدمان تنها پرهیز از حاشیه نویسی نبود، می‌خواستیم برای کسانی که در مباحث زبان شناسی و تاریخ زبان تحقیق می‌کنند منبع مطمئنی باقی گذاشته باشیم . بدین واقعیت نیز توجه داشتیم که دریافت صورت صحیح این کلمات ، امروز برای همه کسانی که سوادکی دارند میسر است، چه رسد به کسانی که تاریخ بیداری می‌خوانند .

در مورد ضبط اسم و لقب اشخاص هم گاهی مؤلف دچار اشتباه شده است مثلاً فاراسیلی در سطر ۷ صفحه ۵۵۷ (بخش اول)، ریشیلو در سطر ۱۰ صفحه ۶۷ ، عبدالعظیم در سطر ۵ صفحه ۱۱۲ کتاب حاضر . این موارد بسیار کم و نادر است و ما صورت‌هایی را که در نسخه دستنویس مؤلف به سراجت و وضوح وجود داشت عیناً در این چاپ نقل کردیم .

شرح حال ناظم الاسلام کرمانی

محمد ملقب به ناظم الاسلام ، پسر علی (۱) کرمانی الاصل ، از فضلا ومؤلفین معروف کرمان است که در نیمه آخر قرن سیزدهم هجری قمری در کرمان متولد گردید . مقدمات پارسی و علوم ادبی عربی و فقه و اصول را در نزد اساتید و مدرسین کرمانی به پایان رسانید . برای تکمیل تحصیلات به تهران مسافرت کرد ؛ سالی چند در آن شهر به تألیف و تصنیف و تدریس گذرانید ، افزون از ده مجلد کتاب بزرگ و کوچک از خود به یادگار گذارد ، و آنگاه به کرمان برگشت ، و سالی چند در دادگستری به شغل قضا مشغول بود تا در آخر ماه صفر ۱۳۳۷ قمری هجری مطابق با ابان ۱۲۹۷ خورشیدی درمرض عام انفلوانزا در پنجاه و هفت سالگی در گذشت ، و در مقبره سید علویه در کرمان مدفون گردید (۲) .

پس از این معرفی مختصر ، بطور تفصیل به شرح حال ناظم الاسلام کرمانی در سه قسمت می پردازیم : ۱ - زندگانی وی در کرمان . ۲ - مسافرت و اقامت چند ساله وی در تهران . ۳ - برگشت او به کرمان .

۱- زندگانی ناظم الاسلام در کرمان

در هزار و دو بیست و هشتاد قمری هجری (مطابق با ۱۲۴۲ خورشیدی هجری) میرزا محمد که بعدها ملقب به ناظم الاسلام شد ، در شهر کرمان پا به عرصه وجود گذاشت و از هفت

۱ - پدر ناظم الاسلام از اهل علم نبوده است .

۲ - نگارنده در ایراد شرح حال مؤلف بطور اختصار قبل از پرداختن به شرح حال وی بطور تفصیل در اینجا طبق روشی که در تألیف کرمانیان نامی داشته جاری گردید که معمولاً نخست بطور خلاصه صاحب ترجمه را معرفی و آنگاه از قدیمترین اسناد نزدیک به زمان وی شرح حال او را استخراج می کرده و می نگاشته .

سالکی به تحصیل خواندن و نوشتن پارسی و سپس مقدمات عربی طبق معمول عصر پرداخت . چون شوقی کامل به تحصیل داشت در بیست سالگی از تحصیل صرف و نحو و حساب (در حدود معمول زمان) و منطق و هیئت قدیم فراغت حاصل کرد ، و قادر بود که این چند علم را تدریس کند . در نزد میرزا عبدالحسین بردسیری (میرزا آقاخان کرمانی معروف نویسنده انقلابی و مقتول در راه حریت) شروع به تحصیل منطق و شرح اشارات کرد؛ فقه و اصول را در نزد مرحوم حاج شیخ ابو جعفر مجتهد پسر مرحوم حاج آقا احمد احمدی کرمانی رحمه الله علیهما، تحصیل می نمود و در حوزه درس آن مرحوم مورد توجه و اکرام استاد خود بود؛ به بعضی از جوانان کوچک استاد و دیگر طلاب نیز درس می داد . در بیست و هشت سالگی هوای مسافرت اصفهان و تهران برای تکمیل تحصیلات به سرش افتاد . با استجازه از استاد اخیر خود عزم را جزم بر مسافرت کرد؛ اما وصیت استاد به وی این بود که اگر بتواند به ثبات عالیات و به سامراء که در آن روز به واسطه وجود مرحوم حاج میرزا حسن شیرازی اعلی الله درجه مرکز علم شیعه شناخته شده بود سفر کند . اما تقدیر وی را از کرمان به تهران انداخت . به قول او «بالآخره در محرم ۱۳۰۹ قمری از شهر کرمان هجرت کرده چون میل داشتم قدری هم تحصیل حکمت الهی کرده باشم به تهران آمدم ، (۱)

۲ - ناظم الاسلام کرمانی در تهران

به قول وی از کرمان به تهران آمد ، چون شوق تحصیل حکمت الهی داشت به درس میرزای جلوه معروف در تهران حاضر شد ولی در آن حوزه توفیق استفاده زیاد حاصل نکرد ، و استفاده کامل در حوزه درس مرحوم سید شهاب الدین شیرازی بهره وی گردید . (به عقیده نگارنده ناظم الاسلام هیچگاه در حکمت نه تبصر بلکه اطلاع کامل و کافی هم حاصل نکرد و بهمان علوم مقدماتی و ادبی و اصول و فقه در حدود معلم و شرایع که درس می داد شناخته شده بود) .

در حوزه درس مرحوم حاج میرزا حسن آشتیانی و مرحوم حاج شیخ هادی نجم آبادی نیز حاضر می شد و به قول وی از آن دو بزرگوار فواید کلی برد . چندی که از ورود وی به تهران گذشت موضوع رژی و تنباکو پیش آمد و در همه کشور شوری برپا کرد . صاحب ترجمه هم در آن واقعه جزو طلاب و مدرسین فاضلی بوده که شوری در سر داشته و در تعقیب آن قضیه پس از سالی چند جزو طلاب و گویندگانی می شود که دم از تجدیدخواهی می زده اند . بر ما بدیهی است که چند چیز موجب مجاهده ناظم الاسلام در راه

۱ - باید دانست که در آن موقع محصلین روشنفکر حکمت و معقول غالباً به دیده تحقیر به طلاب فقه و اصول و منقول می نگرستند، از این جهت طلاب خوش ذوق منقول برای رهایی از این حال ، مدتی از وقت خود را صرف معقول نیز می کردند .

آزادی بوده که اهم آن از این قرار است :

اول - ذوق فطری و شور درونی که بالفطره حرارتی در نهاد داشت خاصه که با یاد آوردن ستمهای سرسلسله قاجار به کرمان، و ادامه ستم در اعصار بعد در آن مرز و بوم، آن آتش را در درون مشتعل تر می کرد .

دوم - معاشرت وی در کرمان با میرزا آقاخان کرمانی معروف، خاصه که وی را به دیده استادی می نگریست و سخنان هر استادی طبعاً در شاگرد اثر مخصوص دارد .

سوم - معاشرت وی در تهران با مجتهدین خوش ذوق و مخالف با استبداد، و مطالعه و تتبع وی در آثار قلمی منادیان حریت، و پیروی از اساتید همشهری خود، امثال میرزا آقاخان و میرزا احمد مشرف کرمانی (۱) و شیخ احمد روحی در راه قانون خواهی .

گذشته از این موجبات و علل دیگر شاید اهانت های چند ساله ای که کرمانیان مقیم تهران پس از قتل ناصرالدین شاه تحمل کردند در بیدار کردن حس آزادی خواهی صاحب تاریخ بیداری ایرانیان نیز بی تأثیر نبوده که سالها کرمانیان می بایستی از نسبت کرمانی بودن گریزان باشند تا به اصطلاح آن زمان در ردیف ابن ملجم ثانی میرزا رضای کرمانی محسوب نگردند، و از انواع بلیات مصون مانند (آن اهانت ها به اندازه ای طاقت فرسا بود که بعضی از معروفین کرمان در تهران بکلی نام کرمانی بودن را از خود برداشتند) .

پس از ایراد این قسمت که در حکم معترضه بود خوانندگان را متوجه می سازیم که مؤلف چند سالی را پس از قتل ناصرالدین شاه به تحصیل، و ضمناً تدریس و معاشرت با آزادی خواهان - که بسیار تا بسیار مخفی و با تقیه می زیستند - گذرانید تا به حوزه درس مرحوم میرزا سید محمد طباطبائی معروف راه یافت و با فرزندان آن مرحوم خاصه دوست بزرگوار ما جناب آقای سید محمد صادق طباطبائی آزادی خواه پاک و پاکباز رئیس محترم مجلس شورای ملی در دوره چهاردهم قانون گذاری آشنایی پیدا کرد و از این موقع عنوان دیگر در حریت طلبی و فرهنگ قدیم و جدید حاصل کرد (۲) .

آغاز آشنایی وی با آن خانواده شریف از آمدن و رفت به مدرسه حاج رجبعلی در، حله سنکلیج تهران بود . در آن مدرسه شاگردانی داشت که به آنان ادبیات درس می داد و ضمناً به درس مرحوم سید محمد طباطبائی اعلی الله درجه نیز راه یافت . آن مرحوم همه روزه درس

۱ - شخصی نامبرده، یکی از آزادی خواهان ثابت قدم و بسیار فاضل و صریح الذهن بود که سالها در زندان انبارشاهی بسر برد و تا کنون هم در ایران مجیدول القدر مانده . برای اطلاع کامل بر حال وی، باید به کتاب «کرمانیان نامی» تألیف هاشمی مراجعه کرد .

۲ - باید دانست که پس از قسمتی که نگاشتیم که مؤلف به حوزه درس مرحومین شیخ هادی و آشتیانی رفت دیگر از نگارش شخص وی راجع به حالاتش سند صریحی نداشتیم . باقی مطالب یا مستفاد از گفتار جناب آقای سید محمد صادق طباطبائی است و یا استنباط و مشهودات نگارنده، در هر صورت مقرون به حقیقت خواهد بود .

فقه و اصولی داشت و عصرهای پنجشنبه هم درسی از حکمت می گفت و میرزا محمد کرمانی که بعدها ملقب به ناظم الاسلام شد در مجلس درس حاضر می شد و رفته رفته در آن حوزه موقمی یافت ، تا آنکه که مدرسه اسلام تأسیس گردید که از باب مقدمه باید دانست که در آن موقع یعنی سالهای اول سلطنت مظفرالدین شاه مستبدین بی نهایت مخالف با مدارس و دروس جدید بودند و اهل منبر را و ادار می کردند تا تبلیغات عجیب و غریب علیه علوم جدید بکنند. این موضوع در ۱۳۱۷ قمری هجری در شاه عبدالعظیم در حضور مرحوم میرزا سید محمد طباطبائی طرح شد و گفته شد که علاج چیست که مستبدین و مخالفین اصلاحات تا این حدود نتوانند مردمان را از معارف جدید معروض کنند ؟ در آن جلسه آقای سید محمد صادق طباطبائی متعناً بطول بقاءه پیشنهاد کردند که علاج این است که از طرف مجتهدین خاصه شخص آقای طباطبائی اقدام به تأسیس مدرسه ای بشود . مرحوم آیت الله طباطبائی که همواره گفتار این فرزند را محترم می شمرد ، چون او را شناخته بود که از غرض شخصی دور است ، فوراً پیشنهاد وی را نسبت به تأسیس مدرسه تصویب کرد و اجازه این امر را داد و در نتیجه آن جلسه به مساعی آقای سید محمد صادق و در سایه حمایت پدر بزرگوارش ، مدرسه اسلام تأسیس یافت. عنوان ریاست مدرسه را آقای سید محمد صادق طباطبائی داشتند و مدیری آن در اول با میرزا سید حسن خان بود که از تحصیل کردگان جدید محسوب می گردید و بسا آقای سید محمد صادق مزبور هم نسبتی داشت . این مرد با آنکه دارای فضل و علم بود بخوبی از عهده اداره امور مدرسه بر نیامد یا ذوق وی با آن امر توافق نداشت ؛ لذا ناظم الاسلام را به مدرسه دعوت و امر نظم مدرسه و بعضی دروس را به عهده وی واگذار کردند . او هم چون ناظم مدرسه گردید تا حدی ابراز لیاقت کرد و امور را اداره نمود و تمام کارهایی را که به عهده سید حسن خان بود قبضه کرد و ضمناً به تألیف و تصنیف می پرداخت ، خاصه تألیفاتی که تناسب با محیط مدرسه و تدریس در آن داشت (از قبیل شمس التصاریف که تحت نظر وی به نام برادرش مرحوم میرزا هدایت الله شمس الحکماء کرمانی تألیف و چاپ نمود و سالها جزو کتب مدارس در همه ایران بود و نیز شمس اللغات و غیر آن) .

در عین حال به تدریس علوم ادبی عربی که بالاتر از حدود تحصیلی محصلین مدرسه اسلام بود می پرداخت. از آقای سید محمد صادق طباطبائی شنیدم که گفتند «من رئیس مدرسه بودم و در همان حال در نزد ناظم الاسلام درس مطول می خواندم» در همان اوقات که مدرسه اسلام شهرت و اهمیتی یافت و مورد توجه رجال دولت گردید و مخصوصاً اتابیک میرزا علی اصغر خان بدان متوجه شد ، آقای آقا سید محمد صادق طباطبائی لقب ناظم الاسلام را برای میرزا محمد کرمانی (گویا به مناسبت ناظم مدرسه اسلام بودن) رسمی کردند و فرمان آن را اتابیک صدر اعظم وقت صادر نمودند . چنان بر می آید که اتابیک به همین سبب با ناظم الاسلام کرمانی آشنایی حاصل کرد و در همین اوقات یا به خواهش وی ، و یا برای توجه و جلب او

ناظم الاسلام اقدام به ترجمه پاری معامات حریری نموده باشد. در این تردید نیست که میرزا علی اسفرخان اتابیک دستور داد که متن مقامات حریری به خط نسخ ممتاز و ترجمه آن به خط نستعلیق ریز و خوب در زیر عبارات عربی با مرکب چاپ روی کاغذی مناسب برای برگردانیدن روی سنگ چاپ، تحت نظر ناظم الاسلام مترجم مقامات نوشته و آماده شود و این کار انجام یافت (۱) اما توفیق چاپ آن حاصل نگردید.

یکی دیگر از تألیفات ناظم الاسلام که نگارنده بر آن اطلاع دارد کتابی است در اعلام ظهور حضرت بقیة الله (ص) که معروف به اعلام الظهور است و به چاپ هم رسیده، ولی اطلاع دقیقی از سال تألیف و تاریخ چاپ آن نداشت که صریحاً بنگارد.

با نزدیک شدن زمان مشروطیت و بلندشدن زمزمه قانون خواهی و عدالت طلبی و آزادی و درآمدن ناظم الاسلام به محافل طلاب پر شور قانون طلب، توجهش رفته رفته از مدرسه و تدریس و تألیف برداشته شد و به سیاست و تشکیل انجمنهای سری و تأسیس روزنامه و نشر مقالات پرداخت. چنانکه همقدم فرهنگی وی آقای طباطبائی هم چون به امور سیاسی پرداختند و سپس وکیل شدند نتوانستند به کار ریاست مدرسه اسلام و رسیدگی به امور آن بپردازند و اداره امور مدرسه به عموی ایشان مرحوم سید اسدالله طباطبائی واگذار گردید و ناظم الاسلام نتوانست بعد از رفتن آقای سیدمحمد صادق از مدرسه، با رئیس جدید که عم و پدرزن رئیس سابق بود بسازد، یعنی آن رفاقت حقیقی و حسن تفاهمی که با جناب آقای طباطبائی داشت دیگر با رئیس جدید وجود نداشت. ازینرو کار مدرسه اسلام را ترک، و سالی چند را صرف تألیف تاریخ بیداری کرد. چنان برمی آید که در استبداد صغیر گرفتار مضیقه مالی بوده و چون در این موقع دارای زن و فرزند هم شده بود برایش سخت گذشته. (ناظم الاسلام بعد از سال ۱۳۲۰ قمری هجری از حال تجرد در تهران خارج شد و پس از یکی دو سال دارای پسری شد به نام علی که میرزا علی ناظم زاده شاعری باشد که در ۱۳۶۲ قمری هجری در کرمان وفات کرد) می توان گفت در حوادث مقدماتی مشروطه و وقایع حاصله از آن ناظم الاسلام نه مانند بعض همقدمانش به وکالت و مقاماتی رسید و نه مانند عده دیگر گرفتار مشقات و بلیات و شکنجه و حبس گردید. گویا یگانه نتیجه ای که از سالها مجاهدت و کوشش برد همان نمایندگی مجلس برادرش میرزا هدایت الله شمس الحکماء بود که آنهم در دوره اول فقط عنوانی بود لا غیر.

۱- نگارنده اوراق استنساخ شده و ممتاز را در نزد ناظم الاسلام دیدم و چون خود مقامات حریری را در نزد پدرم (مرحوم آقای حاج سید باقر تبریزی) درس خوانده بودم و موارد مشکل آنرا می دانستم در آن اوراق به چند مورد مشکل مخصوصاً مراجعه کردم و دیدم ناظم الاسلام آن موارد را درست ترجمه کرده ازینرو می توان گفت که روی آن زحمتی کشیده بوده و فقدان آن نسخه قابل تأسف است.

چندی که از استقرار مشروطیت گذشت و ناظم الاسلام را به واسطه بالا رفتن سن و گرفتاری پای بند عیال حال مجاهده و تلاش برای زندگانی در تهران نماید ، یکباره میل برگشت به وطن مألوف را در خود یافت و عزم خود را جزم کرد که بقیه عمر را در کرمان بگذراند . به تکلیف دوستان قدیمی و همقدمان صمیمی شغل قضاء در دادگستری (عدلیه آن روز) کرمان را قبول کرد و با چندتن از محترمین کرمان که در تهران بودند در حدود سال ۱۳۳۰ قمری (گویا یکی دو سال بعد از سال سی قمری) بکلی از مرکز قطع علاقه کرد و با عایله روانه کرمان گردید ؛ و آنگاه طرق و شوارع منشوش و هیچ راهی از دزدان و راهزنان درامان نبود و علاوه برای مسافرت وسیله و مرکوبی جز همان وسایل و مراکب قدیم نبود و طی مراحل بسیار و راهی دور و دراز از تهران تا کرمان با چنان وسایل و بیم دزد بسیار متعسر بود و حقیقت السفر قطعه من السقر را هر آن مجسم و معثل می نمود . ناظم الاسلام و قافله کرمانیان بیشتر طول مسافت را طی کردند و از راهزنان حول و حوش کاشان و اسفهان جان سلامت بردند ولی در اول خاک کرمان و آخر خاک یزد نزدیک قلعه شمش گرفتار دزدان فارسی گردیدند و مختصر اموال ایشان را راهزنان بردند .

چنین به خاطر دارم که از وی شنیدم گفت : در آن حال تمام هم من مصروف به حفظ اوراقی که نوشته بودم بود و آن اوراق در دستمال یا جعبه (تردید از نگارنده است) کوچکی بود و از دزدان خواهش کردم که فقط آن اوراق و بسته کاغذ را به من واگذارند در اول خیال کردند که آن بسته اسکناس است و چون اوراق را به ایشان نشان دادم راضی شدند که آن را به من واگذارند (بر نگارنده معلوم نشد که در آن گرفتاری باز اوراقی از تاریخ بیداری از قسمت های چاپ نشده ازمیان رفته یا پس از آن) بهر حال ، بدانحال ، ناظم الاسلام پس از يك سفر بسیار طولانی (افزون از بیست سال) به کرمان وارد شد .

۳ - ناظم الاسلام در کرمان

چون به کرمان وارد شد بلافاصله در دادگستری (محکمه استیناف) به کار قضا مشغول گردید . در آن وقت عدلیه کرمان مانند دادگستریهای دیگر دارای بودجه مقرر و مرتبی نبود و از اکثر ادارات و محاکم حقوقی و دادگستری از حیث بی حقوقی مختل تر بود، و به همین ملاحظه و روی احتیاج کمتر قاضی و عضو محکمه و دادگاهی می توانست دامان خود را پاک نگهدارد و از هدیه و رشوه مصون ماند، و عامل مهم تضییع قضات و انحراف آنان از راه راست و نیز آلودگی اعضاء دفتری در کرمان غالباً بعض و کلای عدلیه در آن زمان بودند که قبلاً بر در خانه مجتهدینی که محاکمه می کردند به محرری اسناد و وکالت اشتغال داشتند و در این موقع عنوان وکالت عدلیه بر خود گذاشته و همان اعمال سابق قدیم را به عدلیه جدید کشیده بودند و به زور هدیه و رشوه های شبانه از قضات به نفع موکلین

خود حکم صادر می کردند .

در چنین موقعی ناظم الاسلام دزد زده و تهیدست در چنان عدلیه‌ای به قضا اشتغال ورزید و با آنکه کمال احتیاج را داشت و حقوقی مقرر هم عاید وی نمی شد و ابواب همه گونه استفاده برای او و به روی وی باز بود ، معذک از اکثر قضات پاکتر و تمیزتر ماند و بد از بوته امتحان بر نیامد ، و این صیانت نفس در چنان اوضاع و احوالی خالی از اهمیت نبود .
 بی مناسبت نیست که به تشریح روحیه وی در این بازگشت به موطن اصلی نیز بپردازیم ، ناظم الاسلام در این برگشت به موطن اصلی خود کرمان ، میرزا محمد و ناظم الاسلام اول یعنی قبل از مسافرت نبود . در اول با یک عقاید تعصب آمیز و یک فکر محدود از کرمان رفته بود و در این موقع با اخلاق و افکار تعدیل شده برگشته بود .

محیط تهران و ورود در دسته آزادیخواهان و اطلاع از دنیای وسیعتر اخلاق او را تصفیه و سطح فکر او را بالا برده و جامعه‌های ضخیم تعصب‌های بی‌مورد را از روح وی انتزاع کرده بود و چون معتقدات و مکنونات قلبیه خود را اظهار می کرد گاهی گفتار درپیش عامه منهک در تعصبات محلی غریب می نمود .

در این بازگشت نخست مجتهدین کرمان را با بعض امور از قبیل سحر خیزی و قید به نماز صبح در اول وقت و مقید بودن به ظواهر شرع مقدس و حکم ندادن مخصوصاً حکم ناحق بیازمود و معدودی که از امتحان وی خالص بیرون آمدند در نظرش خوب جلوه کردند و در این پیش آمد به افرادی خوش بین گردید که شاید قبلاً روی عادت به آن اشخاص خوش بین نبود ، و این تغییر عقیده یا خوش بینی را هم درباره آن عده در دل نگاه نداشت و صریحاً بیان می کرد ، و البته آنگونه اظهارات بر طبع دیگر مجتهدین خاصه مخالفین آن عده که مورد پسند ناظم الاسلام واقع شده بودند زیاد هموار نبود (۱) مخصوصاً سالی ده روز مجلس ذکر مصیبتی در منزل خود تشکیل می داد و در آخر مجلس پس از اهل منبر ، خود یکساعت یا یک ساعت و نیم بالای منبر صحبت و وعظی آمیخته به انتقاد می کرد ، و آنچه را که در این بازگشت در کرمان دیده بود می گفت و ارباب عیام و یا بعض مجتهدین غیر منقذی را سخت مورد حمله قرار می داد . اینهم مزید بر موضوع گذشته . یعنی بدبینی جماعتی بدو می گردید . سرانجام ناظم الاسلام شخصی شد که نه عوام متشرعه (باصطلاح کرمان بسالا سریها) او را قبول داشتند و نه عامه شیخیه روی سابقه و گذشته . زیرا که افکارش از حدود پندارهای عوام دوطایفه خارج شده بود ، ولی خواص بی غرض او را روی بی غرضی و حقیقت گویی

۱ - چون هنوز در کرمان موطن و مولد نگارنده و ناظم الاسلام تعصبات چندی وجود دارد نگارنده از شرح بیانات ناظم الاسلام و تمجید او از افراد و تصریح به نام آن اشخاص خودداری کرد خاصه که وی و کسانی که از ایشان انتقاد و یا به ایشان اظهار اعتقاد می کرد همه از این گیتی رخت بر بسته اند و رحم الله معشر المعاصین .

می‌پسندیدند و می‌ستودند و بهترین ثناها هم آن است که بر زبان اشخاص بی‌غرض و شرافتمند جاری گردد. در سال آخر زندگانی وی گوئی بیانش مؤثرتر شده بود. نگارنده را خوب بخاطر است که در محرم و یا صفر سال ۱۳۳۷ قمری، که آخرین سال زندگانی ناظم الاسلام بود، در منزل و مجلس خود منبر می‌رفت، بیاناتش بواسطه صراحت درحقیقت گوئی با گذشته از حیث تأثیر امتیازی داشت؛ و در آن موقع بلای عام آنفلوانزا در کرمان مانند همه جا مشغول به کشتاری مهیب بود و حسن تأثیر مواظب صاحب ترجمه در مستمعین گذشته از عقیده وی شاید بنا به مقتضیات وقت و گرفتاری سامع و قایل بدان بلای عام بود. بهر حال سخنی بود که از دلی متأثر برمی‌آمد و بر دلها می‌نشست. در همان موقع شبی خوابی دید و بر منبر بیان کرد که خلاصه آن این بود که دعوت به زیارت حضرت ثامن الائمه (ع) شده بود و آن را تعبیر به زیارت مشهد مقدس یا مرگ خود نمود و پس از انجام مجلس ذکر مصیبت چند روزی به تب و عوارض آنفلوانزا گرفتار شد و در اواخر صفر ۱۳۳۷ قمری هجری مطابق با آبان ۱۲۹۷ خورشیدی در گذشت، رحمه الله علیه. چنانکه در زندگانی تظاهری نداشت مرگ وی هم بی‌صدا و بدون تظاهرات و تشریفات معموله عصر بر گزار گردید یعنی شبانه از دنیا رفت و درمدفن سید علویه که در نزدیکی منزل وی واقع بود مدفون گردید و در آن روزها کشته آنقدر فزون بود که مجال تشریفات بر کسی باقی نمی‌گذارد. از وی سه پسر به نام علی و حسین و احمد و یک دختر باقی ماند به‌ضمیمه ذکر خیر و نام نیکی.

فکن حدیثاً	حسناً	ذکره
فانما	الناس	احادیث
باری چو فسانه می‌شوی ای بخرد	افسانه نیک شو نه افسانه بد	

اسفند ماه ۱۳۳۲ خورشیدی

سید محمد هاشمی کرمانی